

## انسان: نه یک فرشته مغضوب

(از کتاب فلسفه‌رهایی: از بودا تا عمر خیام)

نویسنده: مصطفی وزیری

مترجم: حامد علیاری

پیچیدگی تکامل جسمانی انسان موضوع بسیاری از پژوهش‌ها و بررسی‌ها بوده است. فرضیه فرگشت<sup>۱</sup> نخست به واسطه شواهدی از یافته‌های سنگواره‌ای<sup>۲</sup> شکل گرفت و نهایتاً به جهت پیشرفت‌های ژن‌شناختی<sup>۳</sup> در تحلیل دی‌ان‌ای<sup>۴</sup> گسترش یافت. حتی این واقعیت که بخش عظیمی از بدن ما عمدتاً از اکسیژن، کربن، هیدروژن، نیتروژن و سایر عناصر اولیه تشکیل یافته است، گواهی بر این است که چگونه مواد تشکیل‌دهنده بدن ما، طبیعت و کیهان مستقیماً به یکدیگر مرتبط هستند. پژوهشی از این دست با دشواری‌های فراطبیعی<sup>۵</sup> و دینی مواجه گشت، چراکه درمقابل باوری ایستاد که طبق آن انسان‌ها به‌طور ویژه‌ای توسط خدا آفریده شده و یا به‌اصطلاح «فرشتگان مغضوب» هبوط کرده از آسمان بودند. لیکن، روایت علم به واقعیتی اشاره دارد که ما یک نخستی<sup>۶</sup> پیشرفته با توانایی‌های یادگیری شگرف، محصول «ناتمام» طبیعت هستیم. به‌واسطه تغییرات بی‌وقفه در ژن‌ها و محیطمان، ما بدان‌چه امروز هستیم فرگشت یافتیم و از آنجایی که تغییر اساس فرگشت است، هم‌چنان این فرگشت و جهش‌ها در انسان و دیگر موجودات ادامه خواهد یافت.

افزون بر تغییر جسمانی، هم‌چنین می‌توان سرنخ‌هایی پیرامون ترقی مغز انسان و چگونگی رشد الگوهای شناخت و اندیشه طی اعصار متمادی را از صافی نظر گذراند. تغییرات نهایتاً به ذهنی ختم شدند که

---

<sup>1</sup> Evolution

<sup>2</sup> Fossil

<sup>3</sup> Genetic

<sup>4</sup> DNA

<sup>5</sup> Metaphysical

<sup>6</sup> Primate

داستان‌ها، اساطیر و ادیان را آفرید. عوامل فرگشتی مانند آمیزش ژن‌شناختی از طریق هم‌آمیزی<sup>۷</sup> با نئاندرتال<sup>۸</sup>ها و دنیسووایی<sup>۹</sup>ها و به‌طور بالقوه با سایر انسان‌گونه<sup>۱۰</sup>ها احتمالاً بخشی از آن چیزی بوده است که به تنوع عظیم نه فقط در انواع ویژگی‌های جسمانی بلکه روانی انسانی منتهی شده است که امروزه شاهدشان هستیم. در کنار کلان‌فرگشت<sup>۱۱</sup>، خرده‌فرگشت<sup>۱۲</sup> یا فرگشت محلی<sup>۱۳</sup> شده<sup>۱۴</sup> و نیز عنصر فرهنگ به‌ویژه حین عصر جوامع کشاورز در بازبرنامه‌ریزی مغز در زمینه تکالیف و فعالیت‌های جدید به‌ایفای نقش پرداختند. تنوع در انسان قطعاً معمّای فرگشت انسان فعلی است که تمامی عواملش به گذشته دور پیوند خورده است. انسان بنابراین یک فرشته آسمانی نیست. راسته پیشرفته‌تر نخستی<sup>۱۴</sup>ها حتی نشانه‌های بیش‌تری مبنی بر داشتن الگوهای متفاوت شناخت از خود نشان می‌دهند. به‌سختی می‌توان این استدلال را رد کرد که باوجود داشتن یک ژنوم انسانی مشترک، ذهن انسان‌ها به‌طرز شگفت‌انگیزی پیچیده و دگرگون هستند.

این پیچیدگی از کجا نشأت می‌گیرد؟ چگونه ذهن و رفتار انسان می‌تواند هم به‌طرز وحشتناکی خشونت‌آمیز باشد و هم به‌طرز الهام‌بخشی نوع‌دوستانه؟ یا هم منطقی و هم به‌طرز نامنتقی جزمی؟ در میان انسان‌ها، ما شاهد این طیف از رفتارهای دوگانه هستیم: شهودی در برابر ضدشهودی، درون‌گرا در برابر برون‌گرا، منطقی در برابر نامنتقی، تعلیمی در برابر معنوی و غیره - البته، بدون مطلق پنداشتن این کیفیت‌ها. در فصل بعدی، ما به کاوش این می‌پردازیم که آیا هم‌آمیزی، هم‌جوشی<sup>۱۵</sup> ژن‌شناختی و زیست‌شیمی<sup>۱۶</sup> عواملی دخیل در شکاف عمیق در کارکرد و توانایی شناختی انسان هستند یا نه. حدت و شدت تفاوت‌های شناختی و رفتاری به‌طور بالقوه ممکن است بر پیشینه ژن‌شناختی گذشته گونه‌ها ابتدا داشته باشد. تنوع شناختی این‌چنینی برخی از انسان‌ها را به این سوق داده است تا ترس - تشویش وجودی‌شان را از طریق اندیشه اسطوره‌ای مدیریت کنند، درحالی‌که برخی دیگر از انسان‌ها به‌سراغ ذهنی رفته‌اند که منطقی‌تر بوده است. به‌عبارت‌دیگر، چه چیزی ما را به ذهنی که امروز داریم رهنمون کرده است؟ ذهن انسان تاجه‌میزان تحول یافته است؟ چه چیزی برخی از انسان‌ها را واداشت تا به ابداع دین و اسطوره‌پردازی، داستان‌هایی به‌مثابه واقعیت‌های غیرقابل‌بازشناسی در طبیعت، دست یازند که کاملاً برساخت<sup>۱۷</sup> انسانی صرف هستند؟

7 Interbreed

8 Neanderthal

9 Denisovan

10 Hominid

11 Macroevolution

12 Microevolution

13 Localized evolution

14 Primate

15 Fusion

16 Biochemistry

17 Construction

و چرا بسیاری از انسان‌ها به چنین اسطوره‌هایی باور دارند، درحالی‌که تعدادی دیگر این‌گونه نیستند؟ و یا چگونه تعدادی دیگر توانایی درکِ بهتر از کارکردِ طبیعت و حتی قادر به تغییر اندیشهٔ قدیمی خود و سازگار نمودن آن هستند؟

قطعاً، غیراز دلایل زیست‌شناختی، این تمایزها همیشه مطلق نیستند، زیرا جذب شدن به مجموعه‌های متفاوتی از انگاره‌ها می‌تواند بر عوامل فرهنگی، تربیتِ کودکی، برنامه‌ریزی مغز در فرهنگی معین، اعطاف‌پذیری<sup>۱۸</sup> ذهنی و نیز انتخاب‌های اجتماعی بستگی داشته باشد. بنابراین، این یک مسئلهٔ تک‌بعدی از منظر زیست‌شناختی و جامعه‌شناختی نیست. براساس تأثیرات بیرونی همراه با تمایلات درونی و علایق شخصی، افراد البته مستعد تغییر هستند. بحثِ محیط - وراثت<sup>۱۹</sup> هم‌چنان در قلمرو زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی پابرجاست. پرسش «چگونه فهم انسان چنین سو گرفته است که ما را به اسطوره‌پردازی و اعتقاد به واقعی بودن اسطوره‌ها رسانده است» و «چگونه ذهن ما فراتر از چنین امور پیش‌پاافتاده‌ای حرکت کرده است که به اوج ترقی خود رسیده‌ایم» هنوز مطرح است.

\* \* \*

قبل از پرداختن به این پرسش‌ها، ما رویکردی کلی اتخاذ خواهیم کرد که بر دو نقطهٔ عزیمت مهم تأکید می‌ورزد. نقطهٔ نخست دواپایی<sup>۲۰</sup> انسان‌گونه و پیدایش انسان راست‌قامت<sup>۲۱</sup> یک‌و نیم میلیون سال پیش، با توانایی‌های جدید از جمله ابزارسازی و مهار آتش، تا صد هزار سال پیش زمانی که انسان خردمند<sup>۲۲</sup>،<sup>۲۳</sup> صاحب اندیشهٔ پیچیده‌تر گشت<sup>۲۴</sup> و نقطهٔ دوم حین هزاره‌های بعدی‌ست، زمانی که انسان خردمند با نئاندرتال‌ها و دنیسواپی‌ها (و احتمالاً با سایر انسان‌گونه‌ها) هم‌آمیزی کرد، چراکه همگون‌سازی ژن‌شناختی این‌چنینی یحتمل عاملی در دگردیسی مغز با ابتکار بی‌سابقه و تمایلات ذهنی متنوع (هم مثبت و هم منفی) بوده است.

---

<sup>18</sup> Plasticity

<sup>19</sup> Nature-nurture

<sup>20</sup> Bipedality

<sup>21</sup> Homo erectus

<sup>22</sup> Homo sapiens

<sup>23</sup> عنوان «انسان خردمند» نخستین بار توسط گیاه‌شناس سوئدی به نام کارل فون لینه (۱۷۷۸-۱۷۰۷) استفاده شد. صفت «خردمند» به توانایی استفادهٔ انسان از ذهنش اشاره دارد. بنگرید به:

Ashley Montagu, *Man: His First Million Years* (Cleveland, OH: The World Publishing Co., 1957), 20. Joseph Campbell calls Homo sapiens "secular man,"

بنگرید به:

Campbell, *The Masks of God: Primitive Mythology* (London: Secker & Warburg, 1960), 28.

<sup>24</sup> Frederick L. Coolidge and Thomas Wynn, *The Rise of Homo sapiens: The Evolution of Modern Thinking* (West Sussex: Wiley Blackwell, 2009), 5.

به علاوه، وقفه سرنوشت‌ساز دیگری حدود ده هزار تا پانزده هزار سال پیش رخ داد، زمانی که نئاندرتال‌ها و سایر انسان‌گونه‌های رقیب منقرض شده بودند، ولی انسان خردمند به حیات خویش همچنان ادامه می‌داد. این گذارِ بسا تدریجی آغازگر کشاورزی و ابتکارهای جدیدی شد. سپس، نظریه نخستین جوامع کشاورز، در یک فرایند فرگشتی، نیاکان ما شروع به طرح پرسش‌های وجودی و فراطبیعی نمودند که توضیحات متناسب با فهم آن‌ها را می‌طلبید. این رفتار تدریجاً باعث ظهور دین گشته و اعضای درون قبایل را به واسطه نظام اعتقادی به هم‌دیگر پیوند داد. کنجکاوی برانگیز است که چگونه رغبت و استقامت در باور به خدایان، عوامل پنهان، معجزات، سحر، نیروهای خیر و شر مرموز و باور به واقعیتی دیگر ورای این جهان در برخی جوامع با شدتِ بیش‌تری پدیدار گشت، زیرا همگی در فضای مادی مشابهی در جهان می‌زیستند و تحت تأثیر قوانین مشابه طبیعت بودند.

حتی جالب‌تر این‌که چگونه درون جمعیت کشاورز مشابه که احتمالاً باورهای مشابهی داشتند، کسانی نیز بودند که به احتمال قوی شک‌اندیش باقی ماندند. و این‌گونه، تفاوت‌های زیاد بین انسان‌ها در زندگی گروهی و قبیله‌ای آن‌ها بیش‌از هر زمان دیگری مشهود گشت.

مخالفت‌ها و سلیقه‌های ذهنی در مراحل بعدی شهرنشینی شکل هویداتر به خود گرفتند. این دست از تضادها در کارکرد ذهن آدمی مشاهده شدند. تیرگی و روشنی‌اندیشه، درد و خوشی، جهل و خرد، بردباری و نابردباری و خشونت و عطف‌نشانی استیلا یک رفتار بر دیگری است. آیا ممکن است این تضادها نتیجه احتمالی ترکیبی از هم‌جوشی ژن‌شناختی با انسان‌گونه‌های دیگر، انتخاب طبیعی، تقسیم کار و مسائل به‌مراتب عمیق‌تر در کارکرد مغز بوده باشند؟ افسوس که ما بیش‌از پاسخ پرسش داریم. ولی نکته واضح این‌ست که انسان محصول «تمام‌نشده» طبیعت است تا یک موجود منتخب از سوی خدا. باری، آن‌چه در سه فصل بعدی باید آشکارا بیان گردد این‌ست که چرا از یک‌سو برخی افراد تمایل وافری به استقلال فکری دارند و از سوی دیگر برخی نیز پی‌رو تکرار و فرمان‌بری هستند. در همین راستا، زیست‌شناسی نیز به سرگردانی و ترس اشاره دارد که انسان‌ها را به اسطوره‌پردازی و توسل به قدرت‌های ابرطبیعی یا دین جهت تسکین ترسشان سوق داده است.

\* \* \* \*